بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 23 دی 1397.

در مورد حدیث رفع صحبت می کردیم که مراد از رفع ما لا یعلمون چیست؟ عرض کردم حدیث رفع به اشکال مختلفی نقل شده است و بعضی هایش رفع ما لا یعلمون در آن هست بعضی ها نیست. این یک نکته نکته دیگری که در این بحث هست آن این است که کلمه رفع در آن هایی که رفع ما لا یعلمون در آن نیست بعضی هایش تعبیر اوفی دارد که خب تقریبا روشن هست که ناظر به نفی مؤاخذه است. بعضی های دیگرش هم در بعضی هایش اشاره به آیه قرآن شده است که کأنّه این رفعی که خدا رفع کرده است به خاطر دعایی هست که پیغمبر از خدا خواسته است.

ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا آو اخطئنا

پیغمبر از خدا خواسته است که اگر امتشان نسیان برایشان عارض شد و یا خطایی برایشان عارض شد مؤاخذه نکند. بعضی روایت ها صریحا ذکر شده است که این اجابت دعای پیغمبر است و بعضی جاهای دیگر

ظاهرا در روایت های دیگر هم از آن همین معنا استفاده می شود که این قطعاتی که رفع شده است به خاطر این است که پیغمبر از خدا خواسته است که این رفع انجام بشود. خب روی همین جهت تقریبا روشن است که رفع خطا رفع نسیان رفع اکراه امثال اینها اینها به معنای رفع مؤاخذه است. قبل از آن نکته ای را عرض کنم یادم رفت بگویم آن این است که رفع و در مقابلش کتب در روایات ما به دو شکل استعمال شده است. گاهی اوقات رفع در مواردی که یک گناهی طرف مرتکب شده است آن چیزی که ذاتا گناه است را مرتکب شده است مؤاخذه بر آن گناه ارتفاع مؤاخذه با تعبیر رفع کتب به کار رفته است. البته کتب گاهی اوقات کتب تکوینی است کتب علیهم البلا کتب علیهم المصیبه آنها از بحث ما خارج است. بحث ما از کتب و رفعی است که مربوط به امور تشریعی باشد. به دو معنا در روایات به کار رفته است. یک معنا گناهی که طرف مرتکب شده است که این گناه را برایش می نویسند حالا من خیلی هم در مورد اینکه کتب به معنای نوشتن باشد چیز هم ندارم که حتما کتب

چون کتب یعنی اصل معنایش یعنی ثبت. کتب علیه یعنی ممکن است به معنای این است که اثبت علیه به گردنش گذاشت امثال اینها. کتب علی نفسه الرحمه نه اینکه روی خودش چیزی نوشت و اینها کَتَبَ یعنی اثبتَ الزمَ و امثال اینها. اینکه کتب حتما به معنای کتابت نوشتن آن نوشتن هم به اعتبار اینکه یک نوع اثبات در ورق است یکی از اطلاقات کتب هست. اینکه حتما به این معنا باشد خیلی واضح نیست. آنهایش مهم نیست. علی أی تقدیر کتب در دو مقام به کار می رود. یک مقام این است که گناه را می خواهیم بگوییم کتب می شود. در مقابلش رفع یعنی گناه رفع می شود. یک معنای دیگر کتب این است که

سؤال:

پاسخ: نگفتم تشریعی گفتم در مورد امور تشریعی. یعنی گناه را شارع یک موقعی مؤاخذه برایش جعل می کند مؤاخذه برایش قرار می دهد گاهی اوقات مؤاخذه برایش قرار نمی دهد. این به یک شکل است. یک شکل دیگر این است که متعلّق کتب و رفع واجبات است. کتب علیکم الصیام. در مقابلش وضع عن الحائض الصلوه. یعنی اوجب این صلوه را صوم را یا لم یوجب. در اطلاق اول متعلّق کتب گناهان است یعنی کارهای زشت است کارهایی که ذاتا زشت است. گناه واقع شده هم هست. یعنی بعد از وقوع به گردن شخص گذاشته می شود نوشته می شود حالا به چه ملاحظه ای به ملاحظه اینکه فرشته ها می نویسند حالا آنها را من خیلی الآن ملاحظه اینکه به چه ملاحظه ای این کتب اطلاق شده است را کار ندارم. یا اینکه نه خود گناه به گردن شخص قرار می گیرد آن ها ممکن است ملاحظات مختلفی داشته باشد. و اگر مراد ملاحظه اش به اعتبار این باشد که فرشتگان می نویسند نوسنده اش هم فرشتگان است نه خدا. حالا ممکن است به گردن گذاشتن باشد خود خدا به گردن بگذارد. حالا کاتب ممکن است متفاوت باشد. ولی یک اطلاق دیگر این است که متعلّق کتب و وضع واجبات است. واجبات بعد از وقوع که واجب نمی شوند. ماهیت شیء واجب می شود لا به شرط از وجوب و عدم به گردن گذاشته می شود. آن هم یک شیء خوب هست به گردن گذاشته می شود نه شیء بد. آن هم واضع کاتب خداوند سبحان است. کتب الله الصیام. کس دیگری را به عنوان کاتب

این تفاوت ها بین این دو اطلاق هست. متعلّق کتب و وضع افعال است نه وجوب. نمی گوییم کتب الله وجوب الصلوه. کتب الله الصلوه. در اطلاقات شرعی هیچ موردی تا آن جایی که من تتبع کردم کتب متعلّقش حکمی از احکام نیست فعلی از افعال است. هیچ موردی من این را مفصل بحثش را کردم. درکلام حاج اقا یک مورد را ذکر کرده بودند که مثلا احکام هست و اینها من آن یک مورد هم بررسی کردم آن روایتی هست تقطیع شده است یک عبارتی دارد با توجه به عبارت قبلش روایت معنای دیگری دارد. در فقیه یک عبارتی هست و آن اصل روایت در علل الشرایع مفصل تر وارد شده است که آن روشن می کند که اصلا به این معنا نیست. عرض کنم هیچ موردی کتبَ در مورد احکام به کار نرفته است. کتب الله وجوب الصلوه نه خود صلوه را کتب می کند یعنی تحمیل می کند. کتبَ یعنی تحمیل کرد. خب گناه که تحمیل نمی شود. آن که تحمیل می شود واجبات است. البته ممکن است ما ترک گناه را هم به یک اعتبار ملاحظه کنیم آن بحث دیگر است چون ترک گناه هم واجب است. حالا بحث سر این است که ولو حالا محرّمات هم ترکش را ملاحظه کنیم به معنای ایجاب هست حالا آن یک بحث دیگر دارد که آیا ملاحظه ترک را هم

ترک را هم مانعی ندارد می شود به آن گفت کتب الله علیکم ترک شرب الخمر. ولی متعلّق کتب و رفع بهرحال واجبات است. ولو این واجب یک امر عدمی باشد مثل ترک شرب الخمر. این مطلب. حالا صحبت سر این است که رفع الخطا رفع النسیان به چه معنا است. خطا یعنی آن چیزی که شما به صورت خطایی مرتکب می شوید. خطا یعنی خطا به معنای فعلی هست که خارجا صادر می شود عن خطأ. نسیان یعنی آن فعلی که ما اخطئوا ما نسوا که در بعضی روایات هم به تعبیر رفع ما اخطتوا و نسوا وارد شده است. اولا خارجا ما اخطئوا و ما نسوا آن فعل خارجی ای هست که تحقق می کند امر عدمی است. نماز خطا نیست. ترک النماز خطا است. آن چیزی که اخطئوا من خطا کردم یعنی نمازم را ترک کردم و قبل از اینکه عمل خارجیت پیدا کند خطا و نسیان معنا ندارد. خطا و نسیان به لحاظ این است که آیا خارجا آن عمل امتثال شد یا نشد. خطا و نسیان اصلا به ملاحظه اول معنا ندارد. این یک نکته و نکته دوم اینکه در بسیاری از روایاتش اشاره شده است که این در واقع دعای پیغمبر بوده است که پیغمبر از خدا خواسته است ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطئنا که اگر نسیان کردیم نماز را ترک کردیم گناهی را مرتکب شدیم حواسمان نبود که این گناه است یا خطا کردیم اشتباها یک شیئی را مرتکب شدیم موضوع و حکمش را نمی دانستیم حالا هر نوع خطایی وجود داشت ما را مؤاخذه نکن. این خطا و نسیان تحقق عصیان ذاتی است. یعنی آن چیزی که ذاتا عصیان است به آن می گویند اخطئوا. و نسیان به این است که آن عصیان ذاتی تحقق پیدا کند.

سؤال:

پاسخ: نه بحث عدمی بودن نیست یعنی امر بد است. یعنی عصیان است نه اطاعت است. آن اعتبار اول که می گفتیم واجبات است. این محرّم است یعنی آن شیئی است که ما اخطئوا ترک الواجب یا فعل المحرّم است. در نتیجه خطا و نسیان، آن که رفع ما اخطئوا و ما نسوا ما اخطئوا مصداقش ترک الصلوه است. شرب الخمر است. نه مصداقش فعل الصلوه یا ترک شرب الخمر است که بتواند به معنای اول باشد. اصلا ذاتا این روایت به اطلاق اول نمی تواند باشد حتما باید به اطلاق دوم باشد نمی توانیم بگوییم اوجب الله عن نسیانه شما برای اینکه برایتان روشن شود به جای کتب اوجب بگذارید. لم یوجب علیکم النسیان یعنی چیزی را که فراموش کرده است به گردن شما نمی گذارد فراموش کردن ترک صلوه را که هیچ وقت به گردن شما

فراموش کردید یعنی نماز را ترک کردید. بله یک موقعی هست بحث سر این است که اگر چیزی را شما ترک کنید قضای آن را به گردن می گذارید یا خیر بحث دیگر است. یعنی ما یترتب علی معصیه باز هم آن هم به ملاحظه امر ایجابی است ولی آن که مستقیما ابتدائا مطرح است خود آن معصیت است. شارع مقدس آن معصیت را به گردن ما نمیگذارد. خب این معنا اینکه معصیت به گردن ما گذاشته نمی شود ظاهرش این است که خود معصیت به گردن ما گذاشته نمی شود. یعنی به معنای این نیست که آن معصیت لازم نبوده است. نه ممکن است لازم باشد یا نباشد بحث این است که الآن که معصیت خارجا تحقق پیدا کرد مؤاخذه نمی شوید.

سؤال:

پاسخ: بعد از تحقق حکمش هر جه باشد. این ناظر به بعد از تحقق است نه قبل از تحقق. بعد از تحقق چیزی که اینجا می تواند مطرح باشد بحث مؤاخذه است. البته بعد از انجام می شود یک جریمه ای بر او جعل شده باشد قضایی جعل شده باشد کفاره ای جعل شده باشد آنها اشکال ندارد ولی از روایات استفاده می شود که این حدیث رفع برای رفع مؤاخذه است. حالا مؤاخذه دنیوی یا اخروی. بنابراین کفارات را می شود با آن نفی کرد. چون آن یک نوع مؤاخذه است. عذاب اخروی را می شود با آن نفی کرد چون مؤاخذه است. ولی قضا و این جور چیزها را دیگر از آن استفاده نمی شود.

نه قضا به مؤاخذه ربطی ندارد طرف هیچگونه معصیتی هم نکرده باشد مصلحتی فوت شده است باید مصلحت را انسان بیاورد دیگر. تکلیفم این بوده است که این را انجام ندهم فرض کنید طرف به جهت اینکه مضطر بوده است که نمازش را نخواند. خب بعد باید غذا کند دیگر. این گناهی هم نکرده است وظیفه اش بوده است. آن به اعتبار اینکه یک کوتاهی ای از او سر زده است یک معصیتی از او سر زده است کفاره جعل می شود ولی قضا نکته اش این نیست که حتما کوتاهی باشد. ممکن است کوتاهی باشد ممکن است نباشد به جهت دیگر باشد. تمام اینها ناظر به این است که یک عملی که از سر اضطرار انجام می شود. ما اضطروا الیه یعنی شما مضطر شدید شرب خمر کردید. شما خطا کردید شرب خمر انجام دادید. فراموش کردید شرب خمر انجام دادید به عمل واقع شده ناظر است.

سؤال:

پاسخ: معصیت ذاتی می گوییم یعنی چیزی که اگر این رفع نبود معصیت بود. این رفع می خواهد بگوید آن که ذاتا منشأ گناه مقتضی گناه دار بودنش وجود دارد ما این مقتضی را نگذاشتیم فعلی شود معصیت ذاتی که می خواهم بگویم همه اش اشاره به همین نکته است که معصیت بالفعل که با وجود این نیست که. این اصلا ناظر به این حالا این نکته ای دارد که من در موردش صحبت می کنم. در مورد نسیان اضطرار خطا و امثال اینها اکراه در مورد این قطعاتی که در این روایت وجود دارد تردیدی نیست که این قطعات رفعش ناظر به این است که اگر به جهت نسیان و خطا و اضطرار و اکراه یک معصیت ذاتی در خارج تحقق پیدا کرد این معصیت ذاتی مؤاخذه دنیوی یا اخروی ندارد. این معنایش است. ولی حالا بحث این است که حدیثی که رفع ما لا یعلمون در آن هست آیا رفع ما لا یعلمون هم به این معنا است؟ در قطعات دیگر ما خیلی بحث ند اریم. عرض کردم الآن فرصت نیست همه قطعاتش را بیاورم دارم نتیجه بحث را ذکر می کنم. در بحث گاهی اوقات ممکن است تصور شود که چون خطا و نسیان و اکراه و ما استکرهوا الیه و اینها به عنوان عمل واقع شده است ما رفع ما لا یعلمون را هم به این معنا بگیریم ولی دو نکته اینجا وجود دارد که آن دو نکته را باید مدنظر داشت. به نظر می رسد که ما دلیلی نداریم که ما لا یعلمون مثل الخطأ و نسیان باشد. اولا تعبیراتی که در آن قطعات است در جاهایی که به صورت فعلی آمده است اکثریت قاطع آن با تعبیر ماضی است. ما اخطئوا، ما نسوا، ما استکرهوا الیه، به خلاف ما لا یعلمون است. نه ما لم یعلمون. دو قطعه در این روایت با صیغه مضارع است. یکی ما لا یتیقون یکی ما لا یعلمون. اینها سیاقش با سیاق قطعات دیگر فرق دارد. ان قطعات جاهایی هم که فعل به صورت فعلی آمدند فعل ماضی است نه فعل مضارع. فعل ماضی کأنّه عملی انجام شده است الآن در مورد حکمش صحبت می کنیم. فعل مضارع بحث این نیست که عمل انجام شده است. فرق دارد بین فعل ماضی و فعل مضارع. این یک نکته. نکته دوم اینکه عرض کردم این تعبیرات ناظر به دعایی هست که پیغمبر از خدا خواسته اند. از روایاتش هم استفاده می شود. در مورد ما لا یتیقون دعا مال رفع مؤاخذه نیست مال رفع تکلیف است.

سؤال:

پاسخ بحث نتیجه یک بحث دیگر است اصلا چرا این بحث را پیش کشیدم عرض می کنم. علت ارتباطش با این بحث را عرض می کنم. این آیه آخر سوره بقره هست که اینها ناظر به این است

لاَ يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

در مورد نسیان و خطا لا تؤاخذنا ان نسینا أو اخطأنا.

رَبَّنَا وَ لاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْراً

إصر یعنی کار سخت. اینجا دیگر لا تحمل علینا إصر و کار سخت را تحمیل نکن

كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِهِ

ما لا طاقه لنا به و إصر و امثال اینها را لا تحملنا. بحث این است که ما را مکلف به ما لا طاقه لنا به نکن. ما لا طاقه لنا به را به گردن ما نگذار. به دوش ما نگذار.

سؤال:

پاسخ: حالا إصر و ما لا طاقه لنا به فرقش چیست آنها من در این مقام نیستم الآن. آیه آخر سوره بقره است. آیه 286. این ما لا یتیقون در واقع همان ما لا طاقه لنا به است که ربنا و لا تحملنا ما لا طاقه لنا به است. اکراه هم یک الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان آن هم می خواهد بگوید که مؤاخذه نمی شود. بحث مؤاخذه آنجا مطرح است. بنابراین اگر بخواهیم قرینه سیاق را اینجا دنبال کنیم ما لا یعلمون را باید به ما لا یتیقون حمل کنیم. نه به خطا و نسیان و اکراه که آنها به صیغه ماضی هستند امثال اینها که خود همین اقتضا می کند که ناظر به این است که ما لا یعلمون واجب نیست. ما لا یعلمون با توجه به نکته ای که عرض کردم که رفع به افعال تعلّق می گیرد ما لا یعلمون یعنی ما لا یعلمون وجوبه. شیئی را که وجوبش را نمی دانیم به گردن من نمی آید. ببینید اگر ما یجب ما لا یعلمون. اگر رفع را لا یجب معنا کنید. خود لا یجب قرینه است که ما لا یعلمون یعنی ما لا یعلمون وجوبه. لا یجب ما لا یعلمون و خب به قرینه اینکه می گوییم فاعلش یعنی مفعول ما لا یعلمون به اعتبار وجوبش هست خب فعل وقتی لا یجب شد آن لا یعلمون هم می شود وجوبش. بنابراین این هم دو نکته این نکته سومی را هم ضمیمه کنم آن این است که اصلا این که این روایت 9 قطعه ای به همین شکل 9 قطعه ای در کلام پیغمبر وارد شده باشد ثابت نیست. ظاهرا قطعات مختلفی بوده است که از پیغمبر صادر شده بوده است در کلام امام صادق علیه السلام این قطعات مختلفی که رفع پیغمبر از آن خبر داده است اینها کنار هم قرار گرفته است. این طور نیست که به همین تعبیر 9 قطعه ای در کلام پیغمبر وارد شده است. خیلی مستبعد است که ما بگوییم که دو بار اینها مثلا یک بار جدا جدا چون قطعات مختلف این هم در روایات ما هم در روایات عامه به صورت قطعات مجزا اکثر قطعات این وارد شده است.

سؤال:

پاسخ: پیغمبر در مورد 9 چیز یعنی یک نوع نقل به معنا است. یعنی پیغمبر در مورد 9 چیز این مطلب را فرموده اند که رفع عن امتی. نه اینکه تک تک اینها را پیغمبر فرموده است. قطعات مختلف این روایت در هیچ نقلی از نقل های عامه این ها به صورت به هم چسبیده این نه تا نیست. ولی تکه تکه هایش هست. هم روایات ما هم جدا جدایش هم هست یعنی خود روایات ما هم سه تکه ای داریم چهار تکه ای داریم شش تکه ای داریم هشت تکه ای داریم نه تکه ای داریم امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: نه تجمیع هم اشکال ندارد. هیچ ما شاهد نداریم که تجمیع نمی کنند. نه کاملا احتمالات خلاف هیچ قاعده ای هم نیست. و امثال اینها نه نه اینها را اصلا نمی شود یعنی به خصوص نکته ای که اینجا هست این است که اینکه این 9 قطعه هیچ در روایات عامه به آن اشاره هم نشده است. چون فرض این است که روایت از پیغمبر وارد شده است. اینکه از پیغمبر باشد هیچ نقل ولو ضعیفی هیچ نداشته باشد خیلی مستبعد است. قطعاتش است وسوسه نمی دانم چه تکه های این روایت وجود دارد ولی اینکه همه کنار هم چیده شده است در کلام پیغمبر وارد شده است خیلی مستبعد است که پیغمبر یک کلام واحد 9 قطعه ای به هم چسبیده فرموده باشند و اصلا عین و اثری از آن به این شکل خاص در روایات عامه وجود نداشته باشد. این است که اصل اینکه اینها اصلا به هم چسبیده باشند روشن نیست علاوه بر اینکه من عرض کردم سیاق روایت ما لا یعلمون سیاق ما لا یطیعون است نه سیاق خطا و نسیان و به اصطلاح ان چون حالا در این روایت خطا و نسیان به صورت مصدر هست در بسیاری از یعنی اکثریت نقل های ما اخطئوا است ما نسوا است ما اکرهوا است به صورت فعل ماضی است. هم در نقل های ما هم در نقل های اهل تسنن هر دو شکلش به صورت ماضی مکرر وارد شده است. این است که محصَّل عرض ما این است که رفع ما لا یعلمون مفادش این است که الافعال اللتی لا تعلمون وجوبها فهی غیرواجبه. ناظر به نفی وجوب هست.

سؤال:

پاسخ: حالا بگویید الافعال ولو تروک. عرض کردم رفع متعلقش افعال است همیشه. هیچوقت آن مقدمه ای که عرض کردم

کتب و اینها هم همین جور است. کتب که گفتم همه اینها است. هم افعال وجوبی اش که کتب وضع

سؤال:

پاسخ: نه می شود گفت خارجیت ندارد هیچ وقت استعمال نشده است. یعنی یک دانه استعمال هم ما نداریم. کتب هم رفع هم همین است. اینکه می خواهم بگویم خصوص کتب مرادم نبود. کتب و مرادفاتش مثل وضع علی امثال اینها و رفع و مرادفاتش. تمام اینها هیچ کدامشان نه کتب نه رفع به احکام تعلق نگرفته است. همه اینها افعال است.

سؤال:

پاسخ: نه نه فرض این است که رفع به معنای لا یجب است. طبیعتا می گوید لا یجب ما لا یعلمون. مفاد این است. ما لا یعلمون فهی غیر واجبه. یعنی اگر یک تکلیفی واقعا واجب باشد شما این وجوبش را ندانید ظاهرا دیگر واجب نیست. پس بنابراین مفاد رفع ما لا یعلمون هم مفاد سایر روایاتی هست که اصلا ناظر به رفع مؤاخذه نیست. بنابراین ما اصلا اینکه این حدیث های ترخیصی ما ناظر به مؤاخذه باشند و تأمین از عقاب بدهند و امثال اینها اصلا این طور نیست. آن روایت های دیگر که واضح بود می گفت کل شیءٍ لک حلال ناظر به حلیت است ناظر به نفی الوجوب است استصحاب امثال اینها آن چیزی که ممکن بود توهم شود که ناظر به عقوبت است رفع ما لا یعلمون است که آن هم ما می خواهیم بگوییم ناظر به مؤاخذه نیست. بحث این است اگر رفع ما لا یعلمون ناظر به مؤاخذه بود. مفاد رفع ما لا یعلمون این باشد که ما لا یعلمون وجوبه فالعقاب علیه مرفوعٌ فالمؤاخذه علیه مرفوعه. آیا در این بحث تأثیر می کند یا نمی کند که این بحثی است که انشائ الله فردا به آن می پردازیم. ما عرض می کردیم که بنابراین رفع ما لا یعلمون طبق مبنایی که تا امروز دنبال کردیم این است که رفع ما لا یعلمون بحثش با بحث کل شیءٍ لک حلال و کل شیءٍ طاهر و نمی دانم و استصحاب و امثال اینها هیچ فرق ندارد همه اینها به رفع حکم است رفع حکم هم همه بحث هایی که دیروز هم داشتیم در موردش می اید. اما حالا اگر مؤاخذه باشد آن بحثش

سؤال:

پاسخ: بله این را فردا بیشتر توضیح می دهم در ضمن آن این را هم دوباره تکرار می کنم که ما در واقع این جاها انحلال حکمی معنا ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه نه اصلا رفع متعلقش حکم نیست هیچ جا. وجوب نیست دیگر. رفعَ یعنی لا یجب. یعنی ببینید بحث سؤال شما چیست که

سؤال:

پاسخ: چون هیچ جایی در روایات کتب و رفع متعلّقش غیر از افعال نیستند.

نه مؤاخذه هم اصلا مرفوع نداریم. رفع المؤاخذه هم نداریم. رفعش به معنای رفع المؤاخذه است. متعلّقش

آهان رفع المؤاخذه نیست همان بحث سیاقی که می خواستیم مطرح کنیم همین بود دیگر.

نه ببینید اصلا ما لا طاقه لنا به در بعضی روایات این هم وارد شده است که لا تحملنا و

خب مضارع معنایش این است که واقع نشده است. خود همین کافی است دیگر. بحث سر این است که چیزی که باعث شد که ما آن را به معنای مؤاخذه گرفتیم وقوع خارجی اش است

نه ندانسته انجام می دهید نه نه نه نه آن چیزی که نمی دانید. نمی دانید. نه ندانسته انجام می دهید. این تعبیرات با هم فرق دارد. شما تعبیر را یک موقعی می گویید چیزی که ندانسته انجام می دهید ولی چیزی که انجام نمی دهید.

بعد از اینکه انجام می دهید در روایت ندارد. آن باید صیغه ماضی باشد که

بله اشکال دارد یعنی تجوز است یعنی تقدیر است دیگر. یعنی شما تقدیر دارید می گیرید. یعنی وقوع خارجی اش را مفروض می گیرید در حالی که در حدیث وقوع خارجی اش را مفروض نگرفته است دیگر. نه تقدیر است دیگر. بحث سر این است که تقدیر خلاف اصل است دیگر. بحث سر این است. رفع ما لا یعلمون آن که و اگر هم تازه شک کنیم که به آن نحو است یا عرض کنم ما دیگر نمی توانیم به این روایت تمسک کنیم. احتمال اینکه رفع ما لا یعلمون به این معنا باشد باعث می شود از صلاحیت استناد بیفتد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد